

12 OCAK 1994

131232 MEVSU'İ Ömer G. Badr

060934 FASLU - 11983

Y6-961540

Mawsili, 'Umar ibn Badr, d. 1225.

Kitāb Faṣl al-Khiṭāb bi-naqd kitāb al-Mughnī 'an al-ḥifẓ wa-al-Kitāb li-Ibn Qudāmāh rahimahu Allāh / ta'lif Abū Ishāq al-Ḥuwaynī al-Atharī Ḥijāzī ibn Muḥammad Ibn Sharif. -- al-Ṭab'ah 1. -- Bayrūt, Lubnān : Dār al-Kutub al-'Ilmiyah, 1985.

136 p. ; 24 cm.

Attributed to 'Umar ibn Badr al-Mawsili--p. 3.

Includes bibliographical references.
\$4.00 (U.S.)

(Refutation of al-Mughnī 'an al-ḥifẓ wa-al-Kitāb, classical notes on forged Ḥadīths by 'Umar ibn Badr al-Mawsili, d. 1225)

L&S-Isl.

(٤)

(أول) ما أبدوكم به من العلم وأفيدكم به بأجباتي ذوى الفهم أنى قلت
 (أما بعد) وهذه اللفظة من فصيح الكلام * وأول من قالها داود عليه السلام *
 وكذا قال أهل التفسير في قوله تعالى وفصل الخطاب أنها أما بعد وأنه أول من
 قالها ويقال إن أول من كتبها من العرب قس بن ساعدة الأيادي (وقلت)
 دام لنا ولكم السعد * بدأت بنفسى * وثبت بأهل ودى وأنسى * وتلك
 السنة كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا ذكر أحد من الأنبياء عليهم السلام
 بدأ بنفسه فقال رحمة الله علينا وعلى أختي كذا هذا نص مسلم بن الحجاج رحمه الله *
 ذكره ابن عباس رضى الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم في قصة موسى
 مع الخضر عليهما السلام (وفيه) قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحمة الله علينا
 وعلى موسى لولا أنه عجل لرأى العجب * حدثني بالكاتب أجمع بما لفته حرسها الله
 تعالى الفقيه المحدث أبو عبد الله محمد بن إبراهيم بن خلف الأنصاري عرف
 بابن الفخار رحمه الله قراءة منى عليه عن ابن العربي عن الطبري عن عبد الغافر
 عن الجلودي عن ابن سفيان عن مسلم رحمه الله أجمعين * وهذه أيضا فائدة
 في السند * أم الولد * وكذا أصنع ان شاء الله بكل شيخ لقبته أذ كرسنده وبلده
 وفائدة أخرى) في لفظة سعد * بعد قولي أما بعد * سقتها على وزنها * مع الفضل
 المستودع في ضمها * رأيت لبعض الأدباء من النخاء * رحمتنا الله وياها * ما كتبه
 هنا بنصه * وجئت به من فسه * وذلك انه قال ان الله تعالى أودع هذا اللسان
 العربي أسراراً جليلة * وحكماً شريفة * علمها من علمها * وجهلها كثير * (وذلك)
 انه فضل بعض الكلام على بعض في أصل الوضع * كما فضل بعض المتكلمين على بعض
 فالمطبوع في علم اللسان يجيد اللفظة سعد في نفسه معنى هو أوقع في القلب وأشرح من
 لفظة عين ومن لفظة اقبال وكل بمعنى واحد * وكذلك قولك الانصاف أمكن
 من العدل * والمدح أخف وأكرم من لفظة الثناء * وذكر في هذا المعنى
 فصلاً جازلاً اختصرته * (فائدة زائدة) (سعادة) هي مصدر سعد بفتح السين *
 واسم الفاعل منه سعيد * كما تقول سلم فهو سليم * ومعهود اسم مفعول من
 سعد بضم السين مثل حمد فهو محمود وتقول أسعد الله فهو مسعود ولا تقول
 مسعد وكان القياس ولكن استغنوا عنه بمسعود * وقراءة الكسائي وأما
 الذين سعدوا فتوجه على ما روى عن العرب سعد الله فيكون مثل خزنة الله

مطلب

نمق
2643

(٥)

وأخزنته * وأنت أيها الطالب المدرك * حصل هذه الفوائد في صدرك * ثم الخطب
 غيرها * أعطانا الله خيرها * وكفانا ضريرها (رجع الكلام) * يا غلام * سبب
 تسميتي هذا الكتاب بهذه التسمية * وجمعي لهذه الابنية * أنى دعيت
 يوماً من الايام * لشهد جماعة من الاعلام * وقيل لي قد اجتمعوا لي يكتب
 الحديث * فعمل اليهم بالسراحيث * واحمل معك جميع الاداء * من
 اللوح والقلم والدواء * وكنت فت من المنام * نقت الملام * فخرجت
 أستعمل استجمالا * واقضيت في الطريق هذين البيتين ارتجالاً * وقلت
 لا تشدنها اليوم * ولا طرفن بهما القوم * ولا صرفن عنى اللوم * في ابطائي
 لاجل النوم * وهما
 يا أيها السادة الالبا * دعوتهم يوسف قلبا
 وجاءكم في يديه لوح * كأنه الطفل في ألف با
 وكنت في الطريق أجمع * ونفسي أجمع * شعر
 وطننت القوي يبي على ما * كان من قبل أن يلاقى الرجال
 فاذا القلب في الحقيقة قلب * حارها عهدت منه وحالا
 الذي قال قبل انى وانى * من صفات الشجاع كان محالا
 فتذكرت قوله المتنبى * حين قلبى عن البسالة تزالا
 واذا ما خلا الجبان بأرض * طلب الطعن وحده والتزالا
 فها هو الا أن وصلت الى المجلس * فما كدت بحرف أبس * الا أنى تعدت وسكنت
 وما أدري أسلمت أم سكت * فلما انقض ذلك الجمع * وثاب الى البصر والسمع
 رجعت الى نفسى أخطبها * وبما قالتها أطالها * وقلت لها أراك احقرت
 هذين الحرفين * أعنى الالف والباء المؤنثين * رأيت ان سألك عنهما سائل *
 ما أنت له قائل * قلت بها * أتوليتهم أم بلغ على * بها *
 قالت فالف واجمع * وقول حتى أجمع * فقلت أفعلى ان شاء الله وبه أستعين *
 وهوانين * وأزيدك على مطلوبك * وأفيدك فوق مرغوبك * انى أكرز
 الالف مع الباء وما شا كما امر راشي * ثم أشفعها بالوزن حتى تكون بيتا *
 بعد أن أضمت اليها كلمتين متساكتين باسم الصافية * دامت لنا ولكم العافية *
 وبكون الشكل في الكل واحدا * والمعنى على خلاف فافهم * ثم أفعلى ذلك

فصل الخطاب

(الذريعة، ۵۵۱۷) تحت عنوان کتاب فی الحکمة ذکر شده و سبط وی میرزا ابوالقاسم تمام آن را در قوائم الانوار ذکر کرده است. نام این کتاب در غالب نسخ فصل الخطاب نوشته شده، اما در دو نسخه حکمة العارفين ذکر شده و در نسخه محلاتی الحکمة العکوتیه ذکر شده است و در اثنای کتاب از آن به الحکمة التوہیبتیه و الحکمة الاحمدیه و الحکمة النبویه و مانند آن یاد می کند. فصل الخطاب را میرزا ابوالقاسم ابن مؤلی اسد اللہ، امام جمعه خوئی شرح کرده و آن را میزان الصواب فی شرح فصل الخطاب نامیده است. مرحوم آقا بزرگ طهرانی در الذريعة (۹-۸۷۲۳): از فصل الخطاب به عنوان دیوان قطب ذہبی یاد کرده و چنین نوشته است: هو قطب اللدین محمد الحسینی التیریزی الشیرازی المتوفی ۱۱۷۳ق؛ شرح حال او را در (صض ۴۸۲) آورده و قصیده عشقیه او را ایراد کرده است. منابع: اعیان الشیعه، امین عاملی، ۴۱/۱۰؛ الذريعة، ۸۸۴/۳-۹.

عبدالعلی صاحبی شاهرودی

فصل الخطاب فی [عدم] تحریف کتاب رب

الارباب، این کتاب، از میرزا حسین نوری طبرستانی، فرزند مولی محمد تقی، متولد در (یالو) از روستاهای نور طبرستان (در ۱۲۵۴ق) می باشد و در جمادى الآخِرہ ۱۳۲۰ق در نجف درگذشت و داخل ایوان باب قبله صحن مرتضوی (علی (ع)) دفن شد.

شیخ در این کتاب، عدم تحریف کتاب (قرآن) را چه از لحاظ زیادت و چه از لحاظ نقصان و تغییر و تبدیل و غیر آن، که در دیگر کتب آسمانی واقع شده است، به اثبات رسانده است. حتی به عقیده وی کلمه ای در قرآن تحریف نشده است. برخی افراد ناآگاه، بدون تأمل در مطالب این کتاب، به نوری حمله ور شده اند. اصل این مطلب را مرحوم آقا بزرگ طهرانی (۱۲۹۲-۱۳۸۹ق) از زبان خود محدث نوری شنیده و مشروح آن را در شرح حال وی - در مقدمه مستشرق الوسائل (۵-۱۱) - آورده است؛ چکیده آن این که، محدث نوری می گوید: من اکتفا کردم به اشاره ای به عقیده خودم در صفحه ۲۲ (چاپ سنگی) کتاب؛ ولی اشتباه کردم که در نام گذاری کتاب، کلمه عدم را قبل از تحریف نیاوردم...

کتابهای بسیاری در موضوعات مختلف به نام فصل الخطاب نوشته شده است که جمعاً ۲۳ مورد می باشد (الذريعة).

منابع: فصل الخطاب فی (عدم) تحریف الکتاب، همه صفحات؛ قرآن کریم؛ معجم المفسرین لافعال القرآن الکریم؛ مفردات القرآن، راغب اصفهانی ۳۸۱؛ فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سجادی، ۴۴۸/۳؛

است؛ راغب اصفهانی می گوید: فصل جدا ساختن دو چیز از هم؛ فصل مصدر ثلاثی مجرد، به معنی جدا کردن و جدا شدن و اسم مصدر به همین معنی است تا میان نشان فاصله ای باشد. مفاصل که جمع مفصل است از همین ریشه و به معنای پیوستگی ها است. و عرب زمانی (فصلت الشاة) می گوید که دست و پا و مفاصل گوسفند را قطع کرده باشد؛ و باب انفعال این کلمه یعنی انفصال، به معنای: فارقه = از او جدا شده، آمده است. و لَمَّا فَصَلَّتِ الْعَبْرُ قَالَ ابُوهُمُ = چون کاروان رهسپار شد پدرشان گفت.... (یوسف، ۹۴). فصل در مورد افعال و اقوال هم به کار می رود: إِنَّ يَوْمَ الْفِصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ = بی گمان روز داوری موعده همگی آنان است (دخان، ۴۰). هَذَا يَوْمُ الْفِصْلِ = این روز داوری است (مُرْسَلَات، ۳۸). بنابراین، يوم الفصل روزی است که حق از باطل جدا می شود و در میان مردم، با حکم، فیصله داده می شود. خطاب، مصدر و اسم مصدر، به معنای سخن و سخن گفتن و معانی دیگری هم در لغت برای آن گفته شده است، از جمله: آغاز سخن کردن؛ و یا الخطاب المفتوح = نامه سرگشاده؛ و نیز داوری کردن به قبول بیته و دلیل، یا به سوگند.

فصل الخطاب، با توجه به معانی دو کلمه آن، به معنای: سخن و گفتار جدا کننده، یا حکمی که دعوی بین دو طرف را خاتمه دهد. ابن منظور در لسان العرب می گوید: گفته اند فصل الخطاب یعنی قاعده ای که حضرت رسول (ص) گذاشت: الْيَتْبَدُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ (یا: علی من أنکر) = دلیل و شاهد بر عهده مدعی است و سوگند خوردن بر عهده مدعی علیه، یا بر مُنکِر. و گفته اند فصل الخطاب عبارت از است از حکم بین حق و باطل..... و بالاخره معنایی که برای فصل الخطاب مورد قبول قرار گرفته است: گفتاری فصیح و روشن و حکمی قاطع، یا کلمه فیصله بخش می باشد.

منابع: فرهنگ معارف اسلامی، ۴۴۸/۳؛ الذريعة، آقا بزرگ طهرانی؛ مفردات راغب اصفهانی، حرف (ف)، ۳۸۱؛ مقول از کشف اصطلاحات الفنون، ۱۱۴؛ مختصر المعانی، ۴.

عبدالعلی صاحبی شاهرودی

فصل الخطاب، کتابی است عربی در عرفان به صورت

منظوم، و فصلی منتشر هم دارد؛ این کتاب، بزرگ و نزدیک به سه هزار بیت از سید محمد قطب ذہبی حسینی تیریزی شیرازی (م ۱۱۷۳ق) است. نسخه فصل الخطاب سید قطب در کتابخانه حاج میرزا ابوالحسن شریعتمدار رشتی (م ۱۳۶۸ق) موجود است